

# محقق اصفهانی

( و مستقبلین غزل شیخ )

قلم یکی از نویسندگان  
فاضل و معروف

حضرت آقای وحید : من مدتیست میل داشتم چند سطری از محقق اصفهانی که بواسطه اقامت در عراق عرب با نزدیکی زمان فوتش در طهران کسی اسمی از او نشنیده و شعری از او ندیده است نوشته و برای مجله ارمغان که مجله منحصر بفرد شعری و ادبی ایرانست و غالب باحیاء نام و تذکر اشعار شعرای مجهول میبردازد بفرستم وای مردد بوده و نمیدانستم آیا پسند من مستلزم پسند عامه هست یا نه . اگر من اشعار محقق را تا درجه پسندیده باشم آیا دلیل میشود که سایرین هم پسندند؟ و اگر این التزام نباشد دیگر چه ازومی دارد اشعاری را بفرستم و شما درج نکنید یا اگر درج کنید اینقدرها در نظر عامه خوب نباشد که اداره مجله را در نشر آنها مورد اعتراض قرار ندهند

ولی غزلیات منتشره در دوشماره اخیر ارمغان مرا از مرعوبیت در آورد و اینک اجازه میخواهم که قبل از پرداختن باصل موضوع دوسطری بحاشیه روم در دوشماره اخیر ( شماره آخر سال گذشته و شماره اول سال جدید ) غزلیاتی که با استقبال غزل شیخ « یک روز بشیدائی در زلف تو آویزم » ساخته بودند درج نموده بودید خواندن این غزلهای پر از تکلف و تصنع و سست و بدون جذبه با استثنای دو سه غزل مرا بتعجب انداخت  
اولا من متعجب شدم که شعرشناسی مانند حضرتعالی آنها را درج کرده اید

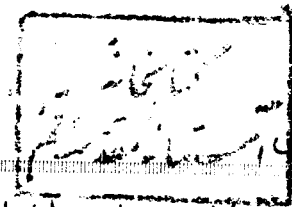
مگر اینکه افعال مسلم را حمل بر صحت کرده و فرض کنم شما آنها را از این لحاظ منتشر ساخته‌اید که مردم بدانند غزل سرائی در وطن حافظ و سعدی دچار چه سقوط بدحشی شده و بنا بر قول معروف سایرین بدانند شما از دست این شعرای خود رو چه می‌کشید.

ثانیاً تعجب من از این بود که در مهند شعر و غزل بالآخره یانفر پیدا نشود که وقتی میخواهد شعر بگوید قبلاً قافیه‌ها را ردیف نساخته و جلو چشم خود نگذاشته و شعر را از نقطه نظر قافیه نکوید بلکه شعر او انعکاس جذبه و هیجان روحی او باشد. در تمام این غزلهاییکه میخواندم بقدر همین يك مصراع شیخ «یکروز بشیدائی در زلف تو آویزم» جذبه و شوق و هیجان وصال نبود.

ثالثاً من از حالت روحیه این آقایان شعرا تعجب میکنم که چطور ممکنست کسانیکه غزلیات شیخ و خواجه را دیده‌اند خجالت نکشیده اینگونه اشعار گفته و راضی میشوند که میان مردم منتشر شود.

در قصیده سرائی چیزهایی مجاز و مغنفر است که در غزل نیست. در قصیده اگر کلمات رکیک و ترکیب سست و کلمات زاید نباشد و مضمون از حد اعتدال دور نباشد میتوان شنید ولی در غزل علاوه بر اینها يك چیز دیگری میخواهد و آن چیزی است که باید در روح شاعر باشد. يك حال جذبه و شیفتگی که از خلال ادبیات سراینده جلوه نماید. اگر در غزل رقت و لطف و حال نباشد ابدأ قابل استماع نیست. تکلف و تصنع و ابتذال مقال بیش از هر چیزی غزل را بحال انحطاط می‌اندازد و متأسفانه در اغلب این غزلیاتی که باستقبال شیخ رفته بودند این نواقص معروضه بطور واضح مشاهده میشد.

آیا چه التزامی داشتند که این فیروزه‌های ماستی را در معرض رقابت يك



فیروزه پر آب و رنگ و شفافی در آورند که بکلی رنگ آنها را بپراند !  
من در این کار و اقدام آقایان متحیرم . حال برویم بسوی اصل موضوع

\*\*\*

شیخ جواد محقق طلبه بوده از اهل اصفهان که برای تحصیل بسوی عراق عرب رفته و تا زمان وفات خود در آنجا سکونت داشت . از ادبیات فارسی و عربی اطلاعات و افری داشت . در فقه و اصول از طلاب فاضل بشمار میرفت سنش در آن تاریخی که نگارنده او را میشناخت در حدود سی و پنج الی چهل بود و همان اوقات یعنی تقریباً هفده سال قبل از این سرای رخت بر بست . زندگانش آلوده بفقیر و مسکنت ولی مزین بعشق و شوریدگی و قریحه بود . طبعش بیشتر مایل بغزل سرائی بود و چنانچه نموده او ذیلاً ملاحظه میکنید غزلیاتش دارای جنبه لطف و استحکام مبانی لفظی و عدم رکاکت و ابتذال معنی بوده است . بعقیده من فصل و اطلاع ادبی مشارالیه بیش از ذوق و قریحه اش بود . لذا احیاناً که در معرض طبع آزمائی و التزامات مخصوصی واقع میشد از عهده آن خوب برمیآمد باین معنی که اشعاری محکم با ترکیبات صحیح و منسجم میساخت ولی البته مثل تمام آنکسانیکه شعر آنها متکی بمراتب فضلی است نه سرشاری قریحه پرش معانی و احساسات در آن اوج زیادی نداشت و این نکته را در خاتمه اضافه کنم که غزلسرائی محقق غالباً از لحاظ

قافیه نیوده و موضوع قلبی داشت

اکنون نمونه از اشعار او را در اینجا ذکر میکنیم و در ذکر این نمونه متکی بحفاظه خود هستیم زیرا وسیله دیگری در دست ندارم لذا از بعضی غزلیات او بیش از سه چهار شعر در خاطرمان نمانده و اگر مجله ارمغان میل داشته باشد اشعار او را بطور کافی نشر بدهد خوبست به آقای سید رضا خان پنجه شاهی که در معارف کرمانشاه ( یا یکی از ولایات غرب ) است و با آن مرحوم معاشرت

کاملی داشت وغالب اشعار او را استنساخ مینمود مراجعه نماید  
فوت محقق در حدود سال ۱۳۳۲ یا ۳۳ و یا ۳۴ هجری و قمری بوده است  
از جمله غزلهای خوب محقق غزل ذیل است که قبل از وی شعرای زیادی  
بابین وزن و قافیه سروده اند.

گفتم مگر هوای تو از سر بدر کنم  
گفتم بفکر عمر خود افتم که در گذشت  
تا زاد و تو شاهام هوس خام گشته است  
هر شب بران سرم که ز کویت سفر کنم  
وین کار مشکل است مگر ترکسز کنم  
نکذاشت فکر زلف تو فکر دیگر اگر کنم

\*\*\*

## از جمله غزلیات اوست

تحمیل میتوان صدسال کردن بار هجرانش  
ولیکن کی توان يك لحظه دیدن بار قبیانش  
حدیث از فتنه چنگیز گوید تیغ ابرویش  
سخن راند ز بیداد هلا کو تیر مژگانش  
ورق برگشته ام وز داغ آن کلبه گک تر باند  
مرا چشمی که همسر نیست هرگز ابر اینسانش

\*\*\*

آمد بهار و ناله مرغ سحر گذشت  
من خار آن گلم که بهارش نه دیگرم  
تا بنگری چها بمن خون جگر گذشت  
چون برق تاز چشم من آن مهسیر گذشت  
دوران هجر و حکم قضا و قدر گذشت  
در حسرت وصال محقق سپرد جان  
از سبیل غم چه باک که آهم ز سر گذشت  
یا عمر پای خار مرا بی ثمر گذشت  
چون رعد ناله از دل زارم بلند شد  
در حسرت وصال محقق سپرد جان

\*\*\*

بست بار سفر و مدعیان بر اثرش  
شب آنروز که خورشید من آمد در سیر  
زان سفر کرده کشم ناله و یا همسفرش  
رازها کشف براو گشت ز سیرد گرش

اوسفر کرد و بجز چشم محقق که کند  
باستقبال غزل خواجه علیه الرحمه « گر بود عمر بمیخانه روم بار دگر

بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر » غزل ذیلرا سروده است

پای کو تا که روم در طلب یار دگر  
آن نظر باز نیم من که نظر باز کنم  
پرده از چهر بر انداز که تا مردم مصر  
دست بردم که برون آورم از پاخاری

غزل ذیلرا با استقبال غزل شیخ « کس در نیامده است بدین خوبی از دری  
هرگز نیاورد چو تو فرزند مادری » سروده است

حوری تو یا فرشته و یا زاده پری  
در چشمه حیات زدی غوطه کاینچنین  
آنجا که دست برد رقیب است بالشی  
گریان چه بادام که تو در نزد مدعی  
بالله تو آدمی بچه ازهرسه بهتری  
زرد لطیف و تازه چه دیبای ششتری  
وانجا که مدعی بنهد پای بستری  
ساغر بکف گرفته و خندان چوساگری  
در محضر محقق اسلام ای صنم  
آهسته کفر زلف تو گوید که کافری

\*\*\*

اشکم چکید بر رخ و از دامنم گذشت  
در کوی عشقبازی جانان پهای یار  
فرهاد را چه مردن شیرین خبر رسید  
جان بر لبم رسید وز غم از تنم گذشت  
کردم سری فدا و چه خوش بر تنم گذشت  
خوش خفت پای کوه که جان کندم گذشت

ع - د

